



2876

دکتر خدیو کریم
فی مورخہ کرام
صحفہ

۱۵

آیا صوفیہ

۷۸۷۶

۱

بیادید کشتی مکتب

№

۲۹۳

gald. № 307

00 3700



٤٦٧٦

مدد في سنة ١٠٤٠ هـ
ملك الهند والجزيرة
الهندية والجزيرة
الهندية والجزيرة
الهندية والجزيرة
الهندية والجزيرة
الهندية والجزيرة
الهندية والجزيرة



٨

هذه رسالة خلاص الامة
في معرفة الامة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمدا دائما لوليّه • والصلوة والسلام على نبيّه • و
الدعاء لامام الوقت في ارضه • اللهم ارض عنه ولن
اتبعه **اما بعد** از ستایش خدای بی نیان • و
کردگانی نبیان • و درود بر رسول خدا آغاز کردم
و ترتیب ساختم گوهرهای معانی • بنوعت و دعای
امام زمان که قائم است بجای رسول عم و نگاه دار
بیضه • اسلام و یاری کننده • دین خدا و مستغنی
از اوصاف و القاب تفاخر کند با او احساب
و انساب • و او پادشاه اسلام و طوائف امر است
قمع کننده • کافران • و دفع کننده ظلم ظالمان • امام
عادل است با قامة جمع واعباد • و همافاضل

و متمسک است

و متمسک است با مر خدا • ضبط کننده • احوال بندگانش •
ترتیب کننده • قانونهای شرعی • و تهذیب کننده •
دو این عمر فی موصوف است بسعادة الهیة • و مقارن
بغایة ازلیته • الا وهو السلطان بن سلطان بن سلطان
سلطان سلیمان خان بن سلیم خان بن یاریند خان است •
خدای عزوجل عمر او زیاده • کثرت • و برساند او را با آنکه می
در این جهان و آن جهان آمین یا مجیب استائیلین • و
این رساله را خلاص الامة فی معرفة الامة نام نهادیم
بغایة خدا و حسن تقوی او • و بعد ازین این رساله است
ترتیب یافته در بیان آنکه چگونه شود حال امت بعد از
خلفاء بنی عباس تا باین زمان و بعد ازین و آن پادشاهان
از غیر قریش باشند نام امام زمان و نام خلیفه ایشان را اطلاع
کردن روا باشد یا نه • و این موردینیه که شنیدن آن
لازم است سبب جمع کردن او آنست که بدستی رفتن
از روزها بعضی اشرف اشرف از ما سواک کردند

برای برداشتن شبهه و دور کردن شک و تحویل
یقین • و بعضی فضلا از ایشان برای الزام کردن بد آنچه
حجت گرفتند سخن عمر نسفی و سعدالدین تفتازانی
و ما را گفتند که چگونه شود حال امت از پس خلفاء
بنی عباس و چون کسی با تفاق و غلبه از غیر قریش پادشا
شود بی خلاف پادشاه است و لکن این هست که او را نام
امام و نام خلیفه اطلاق کردن روا باشد یا نه زیرا که
عمر نسفی در عقیده خود گوید که امام از قریش است و از
غیر ایشان روا نیست پس این سخن حال امت و پادشاهان
چگونه موافق شود اگر این سخن درست باشد حال
مسلمانان دشوار شود و مرده باشند که امام زمان
خود را ندانسته باشند پس مردن ایشان همچو مردن
جاهلان بود این قول درست است یا نه پس ما امت را
کردیم بالتماش روشن و بلند ایشان و تتبع کردیم کتابها
معتبرات را که در میان حق و باطل جدا کند که از ایشان

۲
فتاوی قاضی خان است • و فتاوی جمع حوادث
و نوازل و واقعات • و فتاوی نوازل ابی الملیث •
و فتاوی نواتارخان • و فتاوی محیط • و فتاوی حیر
و فتاوی بنزیه • و جامع فتاوی • و بدایع الصنایع
فیه ترتیب الشرایع • و هدایه • و مختارات • و توفیق • و ذخیره
العقبی • و زبدة المسائید • و اذا احادیت شرح المشارف
و مصابیح • و از دیگران مانند شرح شرع الاسلام و
تواریخ جبر جبری • و فوائج المسکینه فی فوائج المسکینه
و تعریفات • و اللغات قاموس پس یافتیم در بعضی کتابها
مذکور بدستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم اطلاق
بر پادشاه نام امام و نام خلیفه و نام امیر • و رسول
تم گفت ان احب الناس الی الله یوم القیمه و اقربهم
منه مجلسا امام عادل • و ان ابغض الناس الی الله
یوم القیمه و اشدهم عذابا و بعدهم منه مجلسا امام جائر
و بدستی که پادشاه سیر است جنگ کرده می شود از سیر او

و پیغامبر خدایم گفت هر که می فرماید بکار نیک و باز دار
از کار بد او خلیفه و خداست در هر یک زمین و پیغامبر
خدایم گفت هر که اطاعت کند با من حقیقت مرا اطاعت
کرده است و هر که مرا عاصی شود بحقیقت مرا عاصی شده
است و همچنان اصحاب این کتابها را مذکور روادیدند و اطلاق
کردند نام امام و نام خلیفه و نام والی و نام امیر بر پادشاه
و علمای ما خدا ایشان را بنام زاد گفته اند که مراد از سلطان
خلیفه است و در جای دیگر گوید خلیفه آن امامست که
در برابر امام نبود و آنرا پادشاه گویند و مانند این مسایل
در کتب مذکوره نزدیک بیابان شاء الله تعالی و مراد از
پادشاه که نزد شریعت مباحث و غلبه و قهر است و رسول
خدایم گفت پادشاه سایه خداست در هر یک زمین پناه
برد با و هر تم زده و پیغامبر خدایم گفت سلطان را فرمان
شوید و اگر چه امیر کرده می شود بر شما یک بند حبشی و
از امام مراد آنست که اقامت دین کند و دینار اسلام را

بناضا

بناضا ف تبییر کند و گفته اند که امامت در قریش آن
عبارت است از خلافت کردن کسی از کسان بطریق نیابت از
پیغامبر خدایم بریاست عامه در اقامه حدود و قانونهای
شرعی با تر آرزوهای نبوی و مراد از خلیفه فرمان کشته است
بکار نیک و باز دارنده از کار بد چون شرطهای مذکور ^{شخص}
جمع شود که آن غلبه و قهر است و اقامه دین
بعدالت و فرمان کردن است بکار نیک و باز داشتن است
از کار بد و ریاست عامه او سلطان است
او بنام امام و نام خلیفه و نام والی و نام امیر خلافت مستحق
شود بلکه واجب بود برای آنکه رسول خدایم گفت هر که
بمیرد و امام زمانه خود را نداند آن کس مرد مردی ^{هلاک} جا
و رسول خدایم گفت هر که امامت پادشاه انکار کند او
زندیق است و رسول خدایم گفت پادشاه را فرمان بردار
باشید و اگر چه امیر کرده می شود بر شما یک بند حبشی اجدع
الانف پس اگر امام بودن او صالح نبود می فرمان بردار

او فرض نمود که رسول خدا هم گفت هر که چیزی را از ما بخرد
 ناپسند بیند باید که بروی صبر کند بدستی کسی نیست
 از آدمیان که بیرون رود از پادشاه بدستی بیرون رفت
 و بمرز بزاوالامیر مردنی جا هلان و علمای ما خدای
 ایشان را بیا مرزاد گفته اند که مرد می شود پادشاه
 بد و چیز اول آنست که با او مباحث کنند و دوم
 آنست که حکم خود بگذارد و این است که یکی از اصحاب
 کتابها مذکور در کتابها خود حکم نکرد و نیز یاد نکرد که
 پادشاه از قریش باشد و نه از هاشمیان و نه مازون
 باشد از عباسیان و نه از دیگران و اسلام شرط نیست
 در پادشاه که تقلید کرد و آن شهرهای مسلمانان که
 در دستهای کافران است شک نیست که آن شهرهای
 مسلمانان است نه شهرهای حرب و همچنان
 عدالت شرط نیست برای درستی امامت و امارت
 پس سننی چگونه شرط کند که امام از قریش باید

و کوبیدم

و کوبید که از دیگران قریش روانیست بی تاویل و به محمول
 بلکه علمای شرط کردند با او بیعت شدن و او را قهر و غلبه
 بودن پس چون باشد حال بر این که بیان رفت حال امت
 و پادشاهان بر قانونها شرعی بود و سخن عمر سننی غیر صحیح
 شد و بقول پیغمبر خدا مخالف که و مخالف اجماع اصحاب
 کتابهای مذکور پس این سخن خطا و باطل شود و شیخ
 بدرالدین بن حسین بن عبدالرحمن بن محمد بن ابی بکر
 بن شیخ کبیر در کتاب خود کشف الغطاء عن حقایق التوحید
 و عقاید الموحدين گفته است که بدستی عمر سننی حرام
 خود بحقیقت خطا و مخالفت رسول است و بدستی که بعضی
 کسان ستم کردند آن مسایل را که در آن خطا و خلافت کرد
 و آن راهفت مسئله یافت و بعضی از ایشان کوبید که
 بسیار تراست و بدستی که آن مسایل را تاج الدین
 سنکی نظم کرده است بسیار تر از آن که گفته شد
 و لکن اگر مراد از سخن او آن باشد که امام از قریش است

هر که امامت سلطان افکار
 کند آن زندقه است

واز ذکران جایز نیست در اوایل نصب کردن امام در اسلام
در وقت وفات پیغمبر خدا عم این جایز است چنانکه
حیر طبری در تواریخ خود گفته است در آن زمان که پیغمبر
خدا مراد نبارفت در میان مهاجران و انصار
اختلاف واقع گشت و انصار قصد کردند بر نصب کردن
امام از انصار پس ابوبکر و عمر خدا از ایشان خشنود با
بجلس انصار در آمدند ابوبکر گفت یا جماعت انصار
امام از غیر قریش چگونه شود شما نشنیده اید که رسول
خدا عم گفت الا یمة من قریش پس انصار این حدیث را
از ابوبکر قبول کردند و بعد از آن با او بیعت کردند
و مراد از تصدیق این حدیث در ابتداء زمان در آن
مدت که امام را اسلام نصب شد صحیح و مقبول است
وامت نیز از اهل سنت و جماعت بر این سخن متفق اند
و آنکه پیغمبر خدا عم گفت الا یمة من قریش آن محمول است
بر ابتداء زمان اسلام نه بر این زمان و اما اگر مراد

از سخن

از سخن عمر نسفی این باشد که امام از قریش باید و از دیگران
روایت زیرا که امامت از ابتداء خلافت ابی بکر صدیق
پایان خلفاء عباسیان است پس بعد از خلفاء عباسیان
کار دشوار شود چنانکه گفت سعد الدین تفتازانی
در شرح عقیده عمر نسفی اما بعد از خلفاء عباسیان
کار دشوار است و بعضی در حاشیه شرح عقاید
گفت پس کار دشوار است زیرا بعد از ایشان خلیفه
نبود زیرا که خلفاء را شدن خلافت نبوت بایشان تمام
گشت و همچنان امام نیز نبود زیرا که امام از قریش باید
و اما حال پادشاهان شود بغضب و غلبه نه بلیاقت
و استحقاق پس باین تقدیر نام خلیفه و نام امام پادشاهان
اطلاق کردن روا نبود چون از غیر قریش باشند و این
سخن باطل و مردود و خارج است از عقاید اهل سنت
و جماعت و موافق است بسخن گروه امامیه از روافض
و آن ایشانند که گفتند بنص روشن بر امامت علی و کونند

امامت درد وازده امامت وایشان علی مرتضی است
پس پسر او حسن مجتبی و کتاب امت و امامت در نزد او امامت
و استقرار گشته و ازین است که امامت از خانه او زایل
نشود پس برادر او حسین که در کربلا شهید گشت
پس پسر او علی سخا زین العابدین پس پسر او محمد باقر پس
او جعفر صادق پس پسر او موسی کاظم پس پسر او علی رضا
پس پسر او محمد تقی پس پسر او علی نقی پس پسر او حسن زکی
که مشهور است بعسکری پس پسر او محمد جده است و او
استاد و منتظر است و درین حال در حیات است
چنانکه حال خضر و کونین بدستی که این ائمه در پیران
اسماعیل همچو نقبا است در بنی اسرائیل و ابو جعفر
لحاوی مصری که ثقه و آگاه و اهل دانش و امام بود
از مشایخ خفیه و در مسائل شرعیه کوشش کننده بود
این سخن ناچیز را رد و در عناد تباها راست کرد در عقیده
خود بدایحه گفت و رواندایم برین رفتن برائمه ما

وولای

و ولایه کار ما و اگر چه جور کنند باشند و برایشان بدعا
نمیکنیم و از فرمان برداری ایشان دست نکشیم و طاعت ایشان
از طاعت فرموده خدا عزوجل می بینیم و ایشان را بسبکی
و معافاتی دعا کنیم و حج و جهاد با اولی الامر از ائمه مسلمانان
خواه نیک خواه بد باشند داد کنیم تا روز قیامت و ایشان را
چیزی بطل و باز نگرداند سخن جعفر کاتبی گشته است
پس گوید باین سخن مخالف از اهل سنت و جماعت مکر
مبتدع و خارج شده از اهل سنت و جماعت و بی خبر گشته
از اهل خبر و اثر و از اهل دانش و نظر و این سخن را قبول
نمی کند مگر طایفه کمراه از راه راست پس اگر باز کردند
و رجوع کنند رستند و خلاص یابند و اگر باز دارند
و باز نگردند زیانکارشان تمام شد ای بار خدا بدستی که
ما بتو پناه گیریم از شرهای نفس ما را و از سنیات کار ما
بعد ازین باز کشیم و بالله التوفیق در بیان کردن مسائل
کتابهای مذکور بر تحقیق در فتاوی و آثار خانیه گوید

که مراد از پادشاه خلیفه است و در لغت قاموس گوید که
امام خلیفه است و قاید لشکر و راه نما و در تعریف
گوید خلیفه آن امامست که در برابر او امامت و او را
پادشاه گویند و در لغت قاموس گوید پادشاه حجت است
و توانا شدن ملک است و در تعریفات گوید پادشاه
آن والیست که در برابر او والی بنود و آن خلیفه است
و در فتاویء تاتار خانیه در کتاب مارت و سلطنت
گوید علماء ما گفت خدا ایشان را برای مراد مردمی شود
سلطان بدو کار یکی با او مباحث کردن و مباحث
کردن با او مباحث اشرف و اعیان باید دوم آنست که
حکم خود بگذارد اما چون از قهر ایشان فرومانند
پادشاه نشود پس چون بمباحث پادشاه شود اگر او را
قهر و غلبه باشد روا باشد و معزول نکرده بجا کردن
زیرا اگر معزول کرد او بقر و غلبه پادشاه شود و در غل
کردن او فائده نبود و اگر او را قهر و غلبه نباشد معزول

کرد

کردد و در فوایح مسکیه فی فوایح مکیه گوید بدان که
بدرستی علما جمع شدند بر آنکه امامت در قوش است و آن
عبارتست از خلافت کسی از کسان بطریق نیابت از رسول
سلام خدا بر او باد باریا سه عامه در اقامت اندازه های
قوانین شرعی با ترازوهای بنویسه و زبانی و او را فرمان
بردار شدن واجب است مگر در معصیت
و بیغما مبر خدایم گفت شمارا وصیت کنم بر سر
از خدا و وصیت کنم بشنیدن و فرمان بردن
اگر چه امیر شود بر شما یک بند و در فتاویء تاتار خانیه
گوید بدرستی که حق تقدیر اقامت امامت جمعه
حق خلیفه است الا این هست که او نتواند بنفس
خود بر اقامه این حق در همه شهرها و اقامت
کند جمعه را دیگری بنیابت از او و در بنیابت
سابق آن امیرست که باین شهر موی شده است
پس شرط پس آن کس است که او را قاضی القضاة

نصب کرده است و در فتاوا و آتاتار خاتیه در کتاب
ادب قضا گوید که چون خلیفه بنویسد بقاضی که
چون نامه بمن بتورسد تو معزولی و او را نامه برسد
معزول شود و در شرح شرعاً السلام گوید که بر مسلمانان
واجبست که بهر خلیفه با دشمنان خدا عزوجل کارزار
کنند خواه فرمان بردار باشد آن خلیفه خواه نافرمان
و بر امام مسلمانان بیرون نیاید کاین امر کان از امام
خواه نیک یا نه و فرمان برداری کند امام خود را در
آنکه اهل دین مباح کرده اند اگر چه آن امام بنده ^{حیث}
بود و در مجمع حوادث و نوازل و واقعات حکایت
شده است که بدستی که یکی از خلفا بعامل خود نامه نوشت
پس چون او را نامه رسید علما و اعیان را جمع کرد
و آن نامه را برایشان عرض و گفت این نامه از امیر
مؤمنان بمن آمده است تابع شوید او را و کار کنید
بآن که در آن نوشته است حسن بصری جواب داد

و کوز

و گفت ای میر بندستی که پیش ازین نامه بر ما نامه خدا
عزوجل آمده است آن که ازین نامه بنامه خدا عزوجل
موافق باشد بر و چشم قبول کنیم و آنکه مخالف باشد قبول
نمی کنیم و بآن کار نمی کنیم و اگر امام گوید بلسکه هر که قتل
قتل کند سلبش او را باشد و در فتاوا و چیز آورده است
هر شهر که امام آنرا بعنوان بکشاد و بر آن مصالحه کرد که
ایشان را اهل ذمت کند منع کرده می شوند از نماز در
کنیسه های دیرینه ایشان و امر کند ایشان را که آن
کنیسه ها را جای باش سازند و ویران نکنند و همچنین است
دیهمی که امام آنرا شهر کرده باشد و اگر امام این شهر را
خالی بگذارد و اقامت جمعها و حدودها ترک کند اهل
ذمت را باشد که هر چه خواهند احداث کنند و در فتاوا
بزازیه گوید والی شهری ببرد و مردن او خلیفه نرسید
و نماز گذارد خداوند مرده با مردمان و با خود قاضی ازین
داده بقصد و یا صاحب شرطه اگر اهل آن شهر جمع شوند

و یکی را از ایشان تقدیم نمایند درست نبود و در فتاوا
و چیز گوید که نفل آن چیز را گویند که امام از آن محض
کردند بعضی غازیان را برای محرض کردن بجناب
بگفتن او که هر چیزی که بدست بیاری از سلب سلاح
آن برای شما است و سلب عمارتست از جامهای
کشته اما سلاح آنست که با او باشد از در راه ^{و سوره}
زین بر آن باشد و آنکه بر اوست از ما لها و در فتاوا
بنازیه گوید امام جایی را مقرر ساخت بعد از آن مردمان
از آن شهر مفارقت کردند پس دو مبارزان شرح میدهند
بایشان اذن جدید لازم است و در فتاوا و نواز
گوید هر چیزی که امام آنرا کند که در برابر او امام دیگر نبود
او را حد نیست مگر قضا و ضمان مال و در هدایه
گوید اگر کسی یک زمین را حبس کند و آنرا در سه
سال عمارت نکند امام آن زمین را بستاند و بدو
بدهد زیرا بدو کردادن او بی باشد از جهت عشر و خراج

و در مختارات گوید امام اختیار کند آن کس را که قضا را
اولی باشد مبادا که خدا را و رسول خدا را و گروه
مسلمانان را خیانت کرده باشد و چون کسی را تقلید کند
آنکه قول تقلید کرده بود دیوان او بطلد تا بداند هر چه
در آنجا است بر طبق تفصیل و در فتاوا و آثار خانیه
گوید ابو بکر بن سعد گوید که در دیار ما تولى
حاکمان غیر صحیح است زیرا که تقلید ایشان بمشافه نبود
بلکه بمنشور و در فتاوا و آثار خانیه از تهذیب نقل کند
افضل آنست که امام طلب کند آنرا که اهل داد و پان
و مجتهد باشند در تعرف قرآن و سنت و آثار و در
کیفیت استنباط فقه و چگونه قیاس و رای و اگر
مجتهد نباشد لابد است که تاویل آیات را نگاه دارند باشد
و در مختارات گوید خداوند بنده بر بنده خود خدازند
مگر بدستور حاکم و در فتاوا و آثار خانیه گوید چون
امام از شهری بگذرد حال آنکه مسافر باشد ایشانرا

نماز آذینه بگذارد روا باشد از و از ایشان و چون خلیفه
سفر کند نماز مسافران بگذارد و گویند که اگر مملکت خود را
طواف کند مسافر شود و در فقا و ائمتا تا خانیه از نصاب
احسان نقل کنند که تعزیر تا دیب است و در میان حد تعزیر
از چند وجه فرقی هست یکی آنست که حد مقدراست بظن
اما تعزیر مفقوض است برای امام دوم آنست که حد
باشبهات مندری شود اما تعزیر باشبهات واجب
سوم آنست که حد بر کوچک واجب باشد اما تعزیر بر
مشروع بود چهارم آنست که حد بر ذمی اطلاق کرده شود
اگر مقدور باشد اما تعزیر بر ذمی اطلاق نمی شود بلکه آنرا
عقوبت نام نهادند زیرا تعزیر برای تطهیر مشروع شده است
و کافر از اهل تطهیر نیست و در ذخیره العقبی گوید اگر کسی
در دار حرب نکند پسر بمیاید و در نزد امام بزنا اقرار
کرد بر وی خدا قامت نکند زیرا مقصود از آن زجر کردن است
و آن باستیفا حاصل می شود و آن متعذر است برای آنکه

دران وقت ولایت امام منقطع است و در توفیق گوید
اگر کسی در دار حرب و یا در دار بغی زنا کند پسر بمیاید با او را
حد زنند و در نزد شافعی بزندان حجت و آنست که آنکس بسبب
خود احکام زنا را لازم آورد هر کس که باشد حجت آنست که
بدرستی امام را بر وی دست نیست در وقتن یافتن او
پس بعد از حادثه اخذ نمی شود و در مختارات گوید هر کس در
دار حرب یا در بغی زنا کند حد زنند و لکن اگر خلیفه
بنفس خود غزا کند در لشکر خود زنا کند را حد
زنند و امام را حد زن نیست اگر بر بالای و امام دیگر
نباشد و امام کس را نمی نکند بعد از آن که حد زنند مگر صلاح
کار او در آن بیند و در فقا و ائمتا تا خانیه از ذخیره نقل
کند که بعضی مشایخ ما گفته اند که اگر امام یکی را بقضا
تقلید کند بر آن گمان که او عادل است و امام بگوید که مرا
رسید که تو داد دهنده و ارضا کننده در میان مسلمانان
پس ترا اهل قضا دیدم و تقلید کردم بقضا پس بدگشت که

او فاسق بود نه ارضا کننده مقلد نشود پس برین روست
میان امامت و امارت و قضا فرق هست زیرا که امام
و امیر امام و امیر شوند و اگر چه فاسق باشند و چون
کسی داد دهند باشد و فسق کند از امامت و امارت
بیرون نیاید و چون می خواهد قضا تقلید کردن ^{نکس}
شرطهای قضا جمع کرده است بر وی واجبست که قضا
تقلید کند اگر از قضا امتناع کند بزه کار گردد مگر که
در نزد او مانند خود کسی باشد و امتناع کردن بزه کار
نگردد و در جمع حوادث و نوازل و واقعات اگر امام
کوید بلسه هر که برسد بزرگواریم چاریک او را
باشد در آن داخل شود زرخالص و در راه و در نانیرو
اگر امام کوید هر که برسد بقاش چاریک او را باشد
در آن داخل شود جامها و بساط و اگر امام کوید بشک
هر که برسد بجامه آن او را باشد داخل نشود در آن قلمسوم
و عمامه ابواللیث گفت خدا او را بیا مرزاد سزاوار است

۱۲
بر قیاس سخن از خلیفه که عمامه در آن داخل شود و در
بدایع الصنائع از پیغمبر امیرم روایتست که گفت
پادشاه را فرمان بردار باشید و اگر چه امیر کرده می شود
بر شما یک بند حبشی اجده پس اگر امامت و در رست
نبودی فرمان برداری و فرض نشدی ^{اگر} بنده پادشاه
شود و جمعه را با مردمان بگذارد و یادگیری را امر کنید
روا باشد اما اقامت جمعه ^{سف} معنی در روزهای پنجشنبه
کوید که در آنجا گذاردن جمعه روا باشد بشرط آنکه گذار
جمعه و ایشان خلیفه بود یا امیر عراق یا امیر خراسان یا خلیفه
بنفس خود و در فتاوی و آثار خانیه در کتاب دین قضا
از محیط نقل کند چون اهالی شهری بر مردی گرد آیند
و او را قاضی کنند که در میان ایشان حکم کند قاضی نبود
و اگر کرد آیند بر کسی و برای او عقد پادشاه یا عقد خلافت
بستند آن کس خلیفه و سلطان شود و در فتاوی و آثار ^{خانیه}
از غیاثیه نقل کند که روایتست تصرف پادشاه که کوچک

باشد و در ققوا و آتاتارخانه اردخیزه نقل کند چون
پادشاه و یا امام اعظم شهری را بدو کس تقویض کند
و در آنجا یکی از ایشان قضا کرد و روان بود زیرا که امام
دومشان را راضی شده بود و اگر پادشاه یک بند را
از بندگان خود در پیش خود امیر گرداند و امر کند او را
بطریق نیابت پادشاه بنصب کردن فاسق و نصب کردن
بند با پادشاه چون نصب کردن پادشاه بود و اگر خلیفه
بمیرد و برای او در شهرها ولایه باشد ایشانرا اقامت
جمعه روا بود و در شرح شرع اسلام السلطان سایه
خداست در روی زمین پناه میبرد با و هرستم زده
و در تفسیر سایه گویند که آن نعمتست و گویند که نگاه
داشتن است و گویند که ترسانیدن است و گویند که
سایه استعاره است و وجه تشبیه آنست که بند
سایه چیزی آنست که فی الجمله او را مناسب باشد
و از وحکایت کنند باشد پادشاه نیز همچنانست

تکرار

بدرستی بوجود پادشاه مملکت خود نظام یابد چنانکه
سلسله مملکات بوجود خدا عزوجل و نیز بسایه
تعم کنند و پناه گیرند در نزد فروخته شدن کرمان
و همچنان پادشاه ~~تعمیر~~ و پناه کرده شی
در نزد فروغ پاره آتش بد و آنکه اثر نامناسب بود
و نیز پیغمبر خدا تم گفته که پناه گیرد با و هرستم زد
و دعا کنند بنیکی و رستگاری و پیروزی و او را برسد
کردن از راه راست و ستم کردن اولعت نکنند بدست
که خدا عزوجل بر دستهای پادشاهان نیک گرداند
بسیار تر از آن که تباہ می کنند بعضی کبر گوید اگر مرا
یک دعاء اجابت کرده باشد من او را نکند مگر در حق
امام بدرستی که چون امام نیک باشد بندگان از فساد
امین باشند و امام شریک رعیت خود است در همه
کار خیر که در عدالت او و همه رعیت می بیند جور سلطانرا
عذاب از خدای عزوجل که برایشان فرود آمده است

بسبب نکه دستهای ایشان تقدیر کرده است یعنی دستهای
ایشان پیش ازین عمل کرده از خطایا و در حدیث آمده است
چنانکه می باشد مومنی کرده می شود به شما یکی از شما
برو فوکار شما یعنی اگر نیکان باشید پادشاه شما هم
مردی نیک کرده می شود و اگر تبا کند باشید پادشاه
شما مانند شما تبا باشد و حجاج بن یوسف گفت
دران وقت که او را گفتند چرا داد دهند کنی مانند
عمر بدستی که تو خلافت او در رسیده بودی داد و نیکی
او ندیده در جواب ایشان گفت که تبا ذکر کنید
یعنی در هر کاری و ترسی مانند با بی ذریا باشید من با شما
کار کردنی عمر در داد و راستی کار کنم و درین اشارت است
بدستی پادشاهان بر حسب کارهای رعایا و بر وجه
ایشان باشند در نیکی و تباهی و در رفتار و اء محبط گوید
اطلاق کرده می شود بر قاضی نام خلیفه و پیغمبر خدا
بلاخلاف و اما اختلاف کردند بر آنکه اطلاق کرده شود

مردی

۱۲
بر روی نام خلیفه خدا عزوجل و در شرح شرع
الاسلام پیغمبر مبروم گفته است که هر کس که آمانت
پادشاه انکار کند آن زندیق است و والی را بر مردم
حقها هست اول آنکه شنوایی و فرمان برداری او
کنند دران که اهل دین مباح کرده است اگر چه عمل
شود یک بند و حبشی و بگذارند نماز را بر هر فرمان بردار
و نا فرمان از پادشاهان نماز جمعه و دو عید اسلام
و با ایشان بدشمنان دین کارزار کند بدستی که این
بپادشاه مفوض است و در حدیث است که چهار چیز
از کار پادشاه است فرمان بردار باشند یا نه حکم
کردن در میان مردمان و فی سندان و از علی بن ابی
مرویس است که بدستی که فی از غنیمت اعم است زیرا که
فی نام همه است که از مشرکان برای مسلمانان باشد
غنیمت فی است و جزیر فی است و مال صلح فی است و خرج
فی است و در نزد فقها هر جز که ستادن آن حلال

بود از مالهای ایشان آن فی است و جمعه و جهاد
این همه مذکور کار پادشاه است و در قبا و ذخیره
گوید که چون بنویسد امام اعظم با میز شری که بدستی ما
ترا عزت کردیم و فلان را بر تو و بر آن شهر عامل ساختیم
چون با میز نخستین رسد منزه کرد و او اقامت جمعه
نیست و در قبا و ای قاضی خان گوید که چون خلیفه سفر
کند و حال آنکه او در دیهها باشد او را با مرده مان گذار
جمعه نیست و اگر در شهرهای ولایت خود از شهری بگذرد
و در آن شهر نماز جمعه بگذارد حال آنکه مسافر باشد و او بود
زیرا که نماز دیگران بدستور خلیفه رواست پس نماز او
بطریق اولی و در تاتارخانه گوید امام را سزاوار است که
در روز جنگ روی بصفهای لشکر در آورد و
برایشان طواف کند و ایشانرا بر جنگ تحریص کند و
بکشایش و نصرت بشارت دهد و امام را سزاوار است که
کافرانرا باسلام دعوت کند و امام را سزاوار است که ایشانرا

اندازه

اندازه و خراج بیان کند و در قبا و تاتارخانه از جامع
المجامع نقل کند پیغمبرم گفته است پادشاه سابع خدا
در روی زمین پناه گیرد با و هر ستم زده و پادشاه کردن با
از نوافل عبادات نیکوتر است برای آنکه خلیفه و خداست
در روی زمین و مرتبه و منزلت نیست بر بالای این برای
عموم فواید او از انصاف و انتصاف و سزاوار است که
امیر در ملک و پادشاهی خود توانا و داد دهنده باشد
در میان رعیت و یاری کاران خویش و داننده باشد
پیرورد کار جهانیان و اختیار کننده باشد رضای خدا
عزوجل بر هوا و نفس خود و مسهران باشد بر سکن
خود همچو پذیر و ماذر و اول چیزی که بر او واجب بد جهاد
در راه خدا عزوجل و کافران و ملاحده را خورد کردن
و باغیان و مرتدان را قهر کردن پس انصاف و انتصاف
کردن در میان مسلمانان بدستی میرا قامت کند آنرا که
خدا عزوجل فرموده است از حدود های شرعی و

وقصاص و تعزیر کردن بعضیان بر آنکه مصیحت می بینند
و در قتل و آء محیط گوید بعد از آن که شرطهای امارت
در مردی جمع شود امام او را امیر کرده اند خواه قریشی باشد
خواه عبری خواه بنطی از بنده کان و در کشف الغطا
عن حقایق التوحید و مفاید الموحدين آورده که مسلمانان
واجب است که بر ایشان امامی باشد که قائم شود در تنفیذ
حکمای ایشان و در اقامه حدود و سد ثغور و جهاز
کردن لشکرها و درست کردن صدقه ایشان
و قهر کردن گروه متغلبه و دزدان و راه زده کان
و اقامت جمها و وعید و بریدن منازعه که در میان ایشان
واقع می شود و قبول کردن شهادت که استانیده بود
بر حقها و تجویز کردن صغار و صغایر که ایشان را اولیا
نباشند و غنیمت را بخش کردن و در توفیق گوید که چیزی
امام کاری کند که بر وی امام دیگر نبود چیزی را که حد
ایجاب کند که اگر دیگری آن کاری کند مانند زنا و ذر

عقلا و سمعا نه بر خدا عزوجل
نصب کردن امام واجبست بر مسلمانان
۴۴

کردن

کردن و آشامیدن خمر و دشتام دادن مأخوذ نباشد
زیرا آنکس را که برای استیفای حدود ولایت باشد امامست
و آنکس که نمی کند باشد برای استانیدن دیگری بنفس خود
کار نمی کند و گذاردن نایب و چون گذاردن اوست
پس حد واجب نبود برای آنکه گذارنده نیست و در دشتام
دادن اغلب حق شرع است و محققهای دیگر می گشت
و اگر پادشاه یکی را از آدمیان بکشد و با خود مال
هلاک کند مأخوذ شود بقصاص و مال زیرا آنکس را که
ولایت باشد در این دو چیز ولیست نه والی و همچنان
در آنجا گوید چون امام کسی را حدزند و یا خود تاذیب
کند و آن کس خون او هدر است و در نزد شافعی بیت
او از بیت المال واجب شود حجت او است که انرا بخطا
هلاک کرد زیرا که حد و تعزیر برای تأدیبات و ضمان
خطا امام در حکمهای بیت المال است حجت ما آنست که
بدرستی کار ما مورسلا مت مقید نیست مانند فساد

و بیضا و امام نیز بجزدن و تغییر کردن مأمور است
و کار او بامر کشد و انتقال کرد که او خدای تعالی و علا
و چنان شد که خدای تعالی او را بلا واسطه بمیراند پس
واجب بود و در جامع الفتاوی کوی بدستی که تأیید
واجب حق خداست قامت آن بر هر کس لازم است
بطریق نیابت از خدا عز و جل و در زبده کوی پیغامبر عم
گفت هر که امر کند بشیکی و باز دارد از بدی و خلیفه
خداست در روی زمین و خلیفه پیغامبر است
و خلیفه نامه اوست فقیه ابی اللیث در فتاوی
نوازل آورده است از سلطان داد دهنده تقلید کردن
رواست چنانکه از ستم کشنده زیرا که یاران رسول خدا
از ایشان راضی باد از معاویه تقلید کردند حال آنکه
در دست امام علی بود و تابعین خدا ایشان را بیا مرزاد
از حجاج تقلید کردند حال آنکه ستم کشنده بود و در نوازل
کوی دزدی دادست بریدن واجب شد پس امام دست

او نبرد بزه کار شود زیرا بریدن حق خداست و آنرا
ترک نکنند و اما راه زده کان اگر کسی را بکشند و
مال نبرند امام ایشان را بکشد و اگر مال ببرند و کس را
نکشند امام دستشان و پایشان قطع کند از خلاف
و اگر خواهد ایشان را بردار کند و در صحت امامت
داد کردن شرط نیست بلکه آن شرط اولویت است و در
فتاوی تانا رخا نیه از ملقط نقل کند نیز اسلام شرط نیست
در پادشاه که تقلد کرده است و شهرهای اهل اسلام که
در دستهای کافرانست کمان نیست که آن شهرهای
اسلام نه شهرهای دار حرب زیرا که در شهرها اسلام
نباشد چنانکه در شهرهای حرب و برای آنکه ایشان حکم کفر
در آن شهر آشکارا کردند بلکه قاضیان مسلمانان اند
و آن ملوک که از ضرورت فرمان برداری ایشان کنند
ایشان نیز مسلمانانند و اگر ضرورت نبود همچنانست
ایشان فاسقان اند و هر شهر که در آنجا والی مسلم

از جهت ایشان بود از زور و ابود جمعه و اعیاد اقامت
اقامت کردن و خراج ستادن و قاضیانرا تقلید کردن
و ایامجد انکاح آوردن برای سیدالاسلمین اما فرمان بر آن
کردن او کافرانرا مصاحبه است و فریفتن است و اما
بی اذن ولایة کافران مسلمانانرا اقامت جمعه و دو عید
رواست و در فواج المسکيه فی افواج المکيه کويد شرط
خلافت پاکی نفس است با استعمال کردن تقلم و پاک کردن
و صبر و داد کردن است و پایان خلافت حکمت است
نیز جوهر و حلم و دانستن است و با استعمال داد کار و
خود درست گرداند و آن کس را که این حاصل شد
بدرستی داخل شود در معنی این آیت که ان الکریم عند
اتقاکم و مشرف کشت بخلافت خدا عزوجل پس از گروه
نیکان و شهیدان و صدیقان شد و خلافت را نیک گرداند
مگر رسیدن از خدا و رعیت را نیک گرداند مگر داد
کردن و آن کس که قضاء اوستم باشد رعیت او ضایع

شود

شود و آنکه سیاست و ضعیف گشت ریاست و باطل شد
و در فقا واء نوازل کويد که اگر راه زده کان مال نکیرند
و کسی را نکشند اما ایشانرا خبس کند تا توبه بپذیرند
و در فواج المسکيه فی افواج المکيه کويد با اسنادی بآبی
هریز از پیغامبرم که گفت بدرستی که خدا عزوجل
میفرستد برای امت بر هر صد سال انکس را که
دین آن امت نافرماند پس بدان که آن شخص که خدا
او را بر هر صد سال میفرستد واجب نیست که دانا
باشد بلکه کاه دانا و کاه خلیفه و کاه مقدم و کاه
پادشاه فرمان کننده باشد و باشد که در یک وقت
خلیفه و ملک و امیر با هم باشند دانا و دیگری را بعین
نگردد اما واجب است که آن شخص مقبول القول باشد که
مردمان از وهیبت گیرند و بسخن او رجوع کنند و چون
ایشانرا باز دارد ایشان بازدار شوند و چون ایشانرا
میفرماید امثال کنند کاینامزگان و در شرح المشا

گفت بدستی که امام آنست که نیابت کند بجای پیغمبر
در اقامت کردن دین و تدبیر مملکت اسلام بفرمود
و باز داشتن و حکمهای گذاردن و حدود و قضا کردن
و اما امام اعظم که آن سلطان فایق است که در تخت
ولایت اوست بسیارترین بلاد مسلمانان مانند بلاد
روم و عرب و مکه و یمن تا نهایت عمان و عراق عرب
و بغداد و دیار بکر و مغرب و بلاد او نکر و تن تاباقصی
آلمان و احوال زمان بسایه او رجوع کند در
وقت اختلافهای واقعه مانند سلطان سلیمان بن سلیم
خان بن یاریند خان که او امام زمان است با شرطهای
معتبره در اقامت دین و نگاه باندیار اسلام اگر گویند که
سلطان سلیمان در چه حال است او امام زمان است
یا نه جواب می دهیم که او بی شک و بلا شبهه امام
زمان است برای آنکه پیغمبر هم شریعت است و همچنان
نواب و امرآء او و او را علماء زمان و سلاطین عرب

گفت که امام است سلطان
انگار که آن را بدین است
و نگاه دارنده

و ترک و کرد و عجم خدمت کنند و در زیر دست و شهرها
بسیار هست چنانکه یاد کردیم و بر روی عرفان ما م
درست باشد برای آنکه او قائم مقام پیغمبر است و هم
در اقامت دین بوجهی که همه امت را تابع شدن او
واجب است اگر گویند که هر چه خوب است تابع او دلیل چیست
جواب می دهیم که اگر او را و مانند او را اتباع کرده
نی شود از فزیده کان کار معاش و معاد نیافتند و این
پوشیده نیست بر آنکس که تخص کند و نظر کند در احوال
همه و آفریده کان بدستی که بسیارترین اهل در مضل
ازاده کان اوست و آزاده کان پذیران و پذیر پذیران
او و پسران آزاده کان و پسران پسران آزاده کان
اوست پس ممکن نیست که این طایفه جمع شوند در اتباع
دیگری را زیرا که کشایش و نصرت غیر عثمانیان نداده
زیرا که عثمانیان در اقامت دین و انصاف و کارزار
نی عیب اند پس اگر ازین نسل پسری بزایدان حکم

اغلب در اقامه دین و جهاد کردن بر سیرت پذیر
خود باشد و بر جری عاده خداست در آفریدن
تشابه پسران با پدران مگر اندک در حرکت او
چنین بود بدرستی که مردی یافت نمی شود که می ماند
یکی از عثمانیان در صفات مذکور بدان او سلب
همه مردم آن را اتباع او واجب باشد و در زمان
فتنهای خاسته بر استحقاق سلطنت کامله و بر
او متفق باشند بدرستی سخن پایان یافت در بیان
امامت و خلافت و آنکه نام امام و نام خلیفه
بر پادشاه امته اطلاق کردن دو برینند که او سلطان
بن سلطان بن سلطان سلطان سلیمان بن سلیم خان بن یاریند
خان است پس بیان کردن او را لازم است بنقل شرعی
نه عقلی از خدای معین و کرم کننده می خواهیم که ما را
توفیق دهد از قول و عمل بدانچه محبت و رضای او در آنست
با همه مؤمنان و هو حسنا و نعم الوکیل نعم الله و نعم

النصیر

النصیر و صلی الله علی سیدنا و سیدنا محمد و آله
اجمعین تمام شد رساله امامت بغایه خدا
عزوجل و توفیق او روز یکشنبه سیزده ماه رمضان
مبارک از ماههای سال یک و شصت و نه صد

از حضرت نبوی در دست حاج حرمین شریفین
لطیف پاشا خدا آسان گرداندا و را در دنیا
و آخرت آنچه می خواهد ای بار خدایا
بکن روز او نیکوتر از دی و نعم
کن او را با ایمان و وقت
بیرون شدنش
او امین یا
ارحم

بسم الله الرحمن الرحیم

